

# نوروز مدرسه

این یادداشت، ادامه‌ی روایت مدرسه‌های خاکستری‌ست، مدرسه‌هایی که به دلیل نداشتن آب و برق و سرویس بهداشتی، خاکستری بودن‌شان کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. آنچه در ادامه می‌خوانید، روایت یک تیم پنج نفره است که در نوروز ۱۴۰۲ دیوارهای مدرسه‌ای رادر روستای ناصرآباد خاش رنگ‌آمیزی کردند.



همه چیز از سفر قبلی یکی از اعضای تیم به خاش شروع شد (گزارش عملکرد سفر قبلی را در [اینجا](#) بخوانید)؛ سفری که بخش کوچکی از محرومیت‌ها را به ما نشان داد. فهم ما از محرومیت‌های موجود، به واسطه‌ی زیست کوتاه و چند روزه‌مان در خاش به دست آمده و تمام ماجرا را روایت نمی‌کند؛ بلکه فقط یادآوری می‌کند که محرومیت از آنچه که می‌بینیم بزرگ‌تر است. محرومیت‌های موجود را فقط می‌توان با زندگی روزمره درک کرد.

اگرچه محرومیت را تنها می‌توان با زندگی کردن هر روزه‌اش فهمید، اما معنای لغوی‌اش برای ما تغییر کرد: برای ما محرومیت آن کلمه‌ی هفت حرفی‌ست برای توصیف آنچه غیرقابل توصیف با واژگان است. خاش در ذهن تیم ما، با احساسات و تجربه‌های متناقض گره خورده است: نهایت مهمان‌نوازی در عین محرومیت فقط یکی از آن حس‌های متناقض است و بازگو کردن و نوشتن از این روایت‌ها، بدون جانب‌داری، دشوارتر از همیشه است؛ زیست مجدد چند روزه و کوتاه‌مان در خاش، آنقدر در روح و جانمان نفوذ کرده که نوشتن از آن و ثبت نکردنش، که گامی در جهت فراموشی جزئیات آن است، برایمان خیانتی‌ست به این تجربه.

فاز اول این پروژه زمستان ۱۴۰۱ شروع شد. با سفر به خاش، موفق به تجهیز چند مدرسه شدیم؛ وسایلی مثل بخاری و تانکر آب و فرش و کتاب. اما روز آخر، دیوارهای مدرسه هم توجه‌مان را به خودشان جلب کردند:

دیوارهایی سیمانی و خاکستری که مدرسه را احاطه کرده بودند. رنگی بودن دیوارهای مدرسه در نظر ما به همان اندازه حق دانش‌آموزان این مدرسه بود که دسترسی آن‌ها به آب آشامیدنی و سرویس بهداشتی و وسایل گرمایشی. همان‌جا به مدیر مدرسه قول دادیم که برمی‌گردیم و مدرسه را رنگ‌آمیزی می‌کنیم.

سه ماه بعد در قالب پروژه نوروز مدرسه همراه با یک تیم پنج نفره راهی خاش شدیم؛ هم برای رنگ‌آمیزی دو مدرسه و هم برای نظارت بر روند ساخت سرویس بهداشتی برای مدرسه‌ای که نزدیک به هشتصد دانش‌آموز دارد. نام پروژه به دلیل همزمانی‌اش با نوروز و رنگ‌آمیزی مدرسه انتخاب شد، در سودای آن بودیم تا همانند نوروز و بهار، دانش‌آموزان در مدرسه‌شان هم تحول و تغییری بهاری را احساس کنند.

### روایت‌ها:

در این قسمت روایت‌های شخصی اعضای گروه از این پروژه را می‌خوانید. روایت‌هایی که در گزارش عملکرد پروژه نیستند اما حاصل تجربه‌ی گروه کوتاه و چند روزه‌ی گروه هستند، روایت‌هایی از لحظاتی گذرا که تا کنون همراه ما مانده‌اند. در نوشتن این روایت‌ها و همچنین گزارش عملکرد، پیچیدگی‌های نظری و درگیری‌های ذهنی زیادی را پشت سر گذاشتیم؛ چراکه نوشتن از این تجربه به لحاظ ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های نظری‌اش برای ما، به عنوان راولیانی که به لحاظ نظری دانش کافی نداشتیم کاری بس دشوار بود و تمام تلاشمان را کرده‌ایم که نوشته‌هایمان سوگیری نادرستی نداشته باشند.

\* تمامی نام‌های بیان شده در روایت‌ها مستعار هستند.

## رنگ و آب

از بهمن ماه تیم اجرایی‌مان تشکیل شد و بررسی موارد اجرایی پروژه مانند جزئیات دیوارها، انتخاب طرح‌ها، و برآورد هزینه‌ها را شروع کردیم. اما اصل رنگ‌آمیزی مدرسه برای‌مان زیر سوال بود. در یکی از جلسه‌هایی که با معلمین مدرسه داشتیم از ما پرسیده شد که آیا بهتر نیست به جای رنگ‌آمیزی مدرسه، با همان میزان هزینه، برای یک مدرسه ثالث پمپ آب و تانکر تهیه کنیم؟ این سوال به خوبی بخشی از محرومیت‌ها و تراژدی‌های اطرافش را نشان می‌دهد: مجموعه‌ای از سوال‌ها و تصمیم‌های سخت که جوابی ندارند. مدت زیادی درگیر پاسخگویی به همین سوال بودیم. یک طرف ماجرا حیاطی است سیاه و سفید که جای خودش را به حیاطی رنگی و سرشار از انرژی می‌دهد و بچه‌هایی که احساس بهتری درباره مدرسه‌شان خواهند داشت؛ احساسی که شاید ذره‌ای کمک کننده باشد که مدرسه را از آن خودشان بدانند و از همان روز اول، به فکر ترک تحصیل نباشند. و آن روی سکه هم دسترسی به آب است. آبی که حتی آشامیدنی هم نیست. این حقیقت که نتیجه این تصمیم، دسترسی تعداد زیادی دانش‌آموز به آب را مشخص می‌کند، فشار تصمیم‌گیری را برایمان بیشتر می‌کرد. مگر نه اینکه دسترسی به آب یک حق همگانی‌ست؟ اصلاً چطور می‌شود چنین تصمیمی گرفت؟ با چه متر و معیاری می‌توان به این سؤال پاسخ داد؟ سوالی که به وضوح جواب دقیقی ندارد.

از نظر ما درست و غلطی برای پاسخ به این سؤال وجود نداشت. چرا که بعد از مدرسه‌ای که دسترسی به آب ندارد، لیست بلندی از مدارس و خانه‌هایی وجود دارد که با محرومیت‌های بیشتری دست و پنجه نرم می‌کنند و دانش‌آموزانی که در شرایطی اسفناک به مدرسه می‌روند. متأسفانه یکی پس از دیگری نیازهایی جدی و مشکلاتی اساسی ظاهر می‌شوند که ما توانایی رسیدگی به همه آن‌ها را نداریم.

اگرچه رنگ‌آمیزی مدرسه پروژه‌ای است که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و خاش مملو از مدرسه‌های خیرسازی‌ست که خاکستری هستند، اما در نظر ما، مدرسه فقط دیوارها و کلاس‌هایش نیست، و مدرسه‌ی زیبا حق هر دانش‌آموز است، دقیقاً همانطور که دسترسی به آب حق هر دانش‌آموز است: رنگ پاشیدن به دنیای بچه‌ها برای ما بسیار پر اهمیت بود و به همین دلیل تصمیم به اجرای این پروژه گرفتیم. اما این تصمیم نه فقط در زمان اجرای پروژه که حتی در زمان نگارش همین گزارش هم برای ما همچنان علامت سؤال بزرگی است. هیچ گاه فکر نمی‌کردیم میان رنگ و آب در دو راهی قرار بگیریم؛ همانند تمام دوراهی‌ها و انتخاب‌های سخت دیگرمان. اما از حالا به بعد در میان دوراهی‌های دشوارمان در ذهن، یک دوراهی دیگر نیز اضافه شده است؛ انتخاب میان رنگ و آب!

### قلم‌مو و کارت بانکی



در تمام طول این ده روز از فیگور و کلمات و کارهایم بیزار بودم. از فیگور فردی مرکز نشین، که خود در حاشیه‌ی مرکزی دیگر قرار دارد اما این حاشیه کجا و آن کجا. مرکز نشینی که با یک کارت بانکی به این طرف و آن طرف می‌رود و تلاش می‌کند تا مشکلاتی عمیق و اساسی را که در راستای حقوق اولیه هستند، با پول حل کند! و آن وسط هم گهگاهی قلم‌مو به دست بگیرد و رنگی بزند. اما فقط سه چیز مرا به جلو می‌برد: تعهدی که به این پروژه داده بودم، حضور دانش‌آموزان بعد از تعطیلات در مدرسه‌ای که مشکل آب و سرویس بهداشتی‌اش حل شده و دیوارهایش رنگ مدرسه گرفته‌اند، و در آخر محرک‌ترین نیروییم، احساس وظیفه: وظیفه‌ای سنگین و مهم همانند تمام وظایف دیگری که دارم نه کمتر و حتی شاید بیشتر.

من بر حسب تصادف در خانواده‌ای متوسط رو به بالا، تحصیل کرده، شیعه و به اصطلاح مرکز نشین به دنیا آمدم و بزرگ شدم. مرکزیتی که در آن بزرگ شده‌ام امکاناتی را دارا بوده و هست که حاشیه از آن به طور سیستماتیک محروم مانده؛ همانقدر که من حق دسترسی به تمام آن امکانات را داشته‌ام و دارم، آن فرد در حاشیه هم آن حق شهروندی را دارا است اما از آن محروم مانده است.

برای دسترسی به آب آشامیدنی که من برای شستشو استفاده می‌کنم، او با چندین گالن به این سو و آن سو می‌رود و در نهایت آبی به اصطلاح آشامیدنی را می‌نوشد. من پس از تولد زردی می‌گیرم و به راحتی یک سرماخوردگی درمان می‌شوم اما کودک یکی از همراهان مان که از اهالی خاش بود بعد از زردی به دلیل نبودن امکانات درمانی در خاش فلج می‌شود. من حق انتخاب بین رشته‌های مختلف را برای تحصیل داشته‌ام و تا به حال سه بار به طرق مختلف تغییر رشته داده‌ام اما بنایی که به کمک ما آمده بود علی‌رغم علاقه به ادامه تحصیل، درس را رها کرده بود و به بازار کار روی آورده بود. من عاشق سفرهای جاده‌ای هستم اما جاده‌ی خاش به زاهدان هر روز شاهد تصادف‌های مرگ‌بار است و تردد در این جاده برای یک فرد محلی در عین حال که روزمره است اما سفری‌ست بس خطرناک. این لیست تمامی ندارد...



### دیوارهای سیمانی خاکستری و بی‌روح

قبل از سفر به خاش هیجان در دست گرفتن قلم‌مو برای اجرای طرح‌ها را در کنار بار سنگین مسئولیت اجرایی‌مان احساس می‌کردیم. مسئولیت انتخاب طرح‌هایی که قرار بود بر دیوارها به یادگار بمانند تا شاید مدرسه، روح مدرسه بگیرد. در روند بررسی و انتخاب طرح‌ها به سه موضوع فکر می‌کردیم. اول از همه سعی می‌کردیم طرح‌ها و پالت رنگی‌مان متناسب با روح و ذات کودکان‌های مدرسه باشند. دوم اینکه طرح‌هایی که قرار بود بر دیوارهای مدرسه نقش ببندند علاوه بر رنگارنگ بودنشان، بار آموزشی نیز داشته باشند اما آموزشی به دور از کلیشه‌های رایج، و البته آموزشی کاربردی و متناسب با فضای فرهنگی مدرسه. و آخر اینکه فرم طرح‌ها و رنگ‌های آن چگونه باشند تا به مرور زمان عادی نشوند و پویایی خودشان را در ذهن دانش‌آموزان حفظ کنند.







جواب پیش روی ما انتخاب رنگ‌هایی فانتزی و طرح‌هایی تا حد امکان انتزاعی بود. انتزاع سبب می‌شود تا قوه‌ی تخیل دانش‌آموزان پویا باشد و این پویایی از عادی شدن دیوارهای مدرسه در نظر آن‌ها جلوگیری می‌کند. علاوه بر دیوارهای مدرسه قصد داشتیم تا بر روی زمین مدرسه نیز امکان بازی‌هایی را فراهم کنیم، بازی‌هایی که دانش‌آموزان آن‌ها را قبلاً نیز بازی می‌کردند اما صرفاً بر روی آسفالتی بدون طرح، که خط‌کشی‌هایش با تصور و سنگ و آجر بود.

در روایت طرح‌هایی که امیدواریم جانی به حیاط مدرسه داده باشند، می‌توانیم نتیجه را به پنج قسمت تقسیم کنیم:



## ۱. بگذار انتزاع تو را با خود همراه کند

چرایی انتخاب این طرح‌ها، همانطور که بالاتر هم گفته شد، افزایش پویایی قوه تخیل دانش‌آموزان است.

### الف. به بلندای آسمان

رو به روی آن در حیاط مدرسه، جایی که محل بازی و استراحت بچه‌های دبستانی در زنگ‌های تفریح است، پر از نخاله‌های ساختمانی و شیشه‌های شکسته و زباله‌هایی بود که باد به آنجا می‌آورد. دیدن تمام آنچه در ظاهر در تضاد با دیوارهای رنگی مدرسه بود، یادآور انتخاب سخت‌مان میان رنگ و آب بود.

### بلندای آسمان

در حین اجرای طرح کودکی که از آسمان آویزان شده، گویی ما خودمان هم از آسمان کویری و زیبایی خاش آویزان بودیم؛ چرا که ماه کامل بالای سرمان، چراغی شده بود که به کمک پروژکتور کوچک مان مسیر طراحی‌ها را روشن می‌کرد. همین پروژکتورها را هم به ما قرض داده بودند تا بتوانیم بعد از تاریک شدن هوا نیز کار کنیم؛ یکی را یکی از بناهایی که برای بازسازی دستشویی آمده بود و دیگری را از یک مغازه الکتریکی. همه و همه همکاری می‌کردند تا این پروژه به سرانجام برسد.



## ب. نوارهای رنگی و اشکال هندسی

نوارهای رنگی متشکل از سه رنگ پالت رنگی مان، از زمین شروع می‌شوند و در شش دیوار مدرسه در امتداد یکدیگر بالا و پائین می‌روند و در نهایت نوار نارنجی در نزدیکی منظومه شمسی به خورشید می‌رسد. در فضاهای خالی این دیوارها، یک شکل هندسی ترسیم کردیم و همچنین بقیه فضای خالی را برای توسعه طرح‌ها در آینده در اختیار مدرسه قرار دادیم.





چشمانم را می‌بندم و تصور می‌کنم ۲۰ سالگی یا ۳۰ سالگی‌ات را. نمی‌دانم کجایی، کدام شهر یا کدام کشور، اما خب ذهن ریاضی‌ام بر اساس داده‌هایش نگران توست که نکند مثل احمد با اینکه درس را دوست داشتی یا اینکه دوست داشتی نقاش بشوی، در اواسط راهنمایی درس را رها کرده باشی، ازدواج کرده باشی و چهار بچه داشته باشی و بَنایی کنی تا بتوانی زندگی را بگذرانی. نگران توام وقتی به کمپ ترک اعتیاد جلوی مدرسه فکر می‌کنم. نگران توام وقتی به آتش گرفتن ماشین‌های قاچاق سوخت در جاده خاش به زاهدان فکر می‌کنم. می‌ترسم مبادا مثل ناصر تسلیم شرایط بشوی و بگویی شاید سهم من از زندگی قاچاق است و هر روز جوانی را به مرگ فکر کنی. تو لایق زندگی هستی، لایق شوق به زندگی! اما خب نگرانی‌های من هیچ فایده‌ای ندارد وقتی دستم از همه چیز کوتاه است، خواستم حیاط مدرسه را کمی رنگی کنم، چه کنم که دنیای خودم سیاه‌تر از قبل شد. تو در حال رنگ کردن سیاره‌ای هستی. شاید اورانوس سیاره تو باشد، چون زمین جای زیبایی برایت ندارد، حتی آب هم نداشت که زنگ تفریح تشنگی و گرما کلافه و بیمار نکند. زمین به مساوات تقسیم نشد. حتی مقیاس‌ش هم با نقشه فرق دارد! می‌دانم که باورش سخت است که در گوشه‌ای از زمین، در خاورمیانه، بین خط‌کشی‌ها، استان تو دومین استان بزرگ ایران است اما جایی برای بازی کردن ندارد. من نمی‌دانم با کدام قانون ریاضی می‌توانم توضیح بدهم که باورت بشود. خب در روزگار ما سیاست جای بیشتری از ریاضی و جغرافی پیدا کرده و همه چیز را به هم ریخته است. کاش باهم برویم به سیاره اورانوس، از خورشید دورتر است چون نزدیکی به خورشید برایمان سودی نداشت، شاید آن جا باران‌های الماس ما را خوشحال کند.



## ۲. جهان «ما»

بعد از نوارهای رنگی در جایی که نوار نارنجی به خورشید می‌رسد، طرح منظومه شمسی شروع می‌شود و بعد از آن به ترتیب نقشه جهان، نقشه ایران و در نهایت نقشه استان سیستان و بلوچستان بر روی دیوار نقش بسته‌اند. می‌خواستیم که نقشه‌ها علاوه بر بار آموزشی، برای دانش‌آموزان یادآور این باشد که آن‌ها در کجای این جهان پهناور ایستاده‌اند.

در بین طرح‌های نقش بسته بر دیوارها، برخوردی که دانش‌آموزان با سلسله طرح‌های «جهان ما» داشتند، برخوردی جذاب‌تر بود. سفری که چشم دانش‌آموزان در نقشه‌ها می‌کرد و به این‌جا و آن‌جا جهان و ایران و سیستان و بلوچستان می‌رفت، آن‌ها را راوی داستان‌ها و بحث‌هایی جذاب میان خودشان کرده بود. همچنین مشارکتی که از ابتدا به دنبال آن بودیم، از نظر ما به بهترین نحو ممکن و در همین دیوارها از سوی دانش‌آموزان رقم خورد. از ابتدای پروژه قصد داشتیم که به نحوی دانش‌آموزان را در رنگ‌آمیزی مدرسه سهیم کنیم تا احساس تعلق بیشتری به مدرسه خودشان داشته باشند.

علاوه بر روزهایی که بچه‌ها به ما سر می‌زدند و با مشارکت یکدیگر به رنگ زدن ادامه می‌دادیم، در روز چهاردهم فرودین که روز بازگشایی مدارس بود، دانش‌آموزان «ما» را در نقشه‌ها و طرح‌ها به انتخاب خودشان رنگ کردند: جهان ما، کشور ما، استان ما، و کوه ما.



### ۳. اینجا مدرسه شماست

با توجه به شاخص‌های فرهنگی، از ابتدا قصد داشتیم تا طرح‌هایی را متناسب با الگوهای محلی و بومی خاش بر روی دیوارها طراحی کنیم تا احساس تعلق بیشتری در دانش‌آموزان شکل بگیرد. طرح‌هایی که در دل رنگارنگ بودنشان ندای اینجا مدرسه شماست را هم سر بدهند.

#### الف. خورشید فرهنگ



دستانی که خورشید الگوهای سوزن دوزی بلوچی را نگه داشته‌اند، خورشیدی به مثابه فرهنگ. علاوه بر تاکید استفاده از الگوهای محلی که باعث ایجاد احساس تعلق بیشتری به مدرسه در دانش‌آموزان می‌شود، چرایی دیگر این طرح یادآوری اهمیت زنده نگه داشتن فرهنگ‌های بومی است؛ فرهنگ غنی این استان که محدود به زبان و صنایع دستی نیست. قصد داشتیم تا دانش‌آموزان با دیدن این دیوار به یاد تمام آن فرهنگی باشند که محرومیت‌های روزمره، آن را کمرنگ کرده است.





## الف. کوه تفتان:

در سفر قبلی‌مان به خاش متوجه این موضوع شده بودیم که تفتان نزد اهالی خاش از اهمیت بالایی برخوردار است. کوه تفتان برای اهالی خاش نوعی نشان اختصاصی (Landmark) است که از آن به مثابه نوعی دارایی و سرمایه جمعی یاد می‌شود. در خیابان منتهی به مدرسه و همچنین از حیاط مدرسه، کوه تفتان از دور خودنمایی می‌کند و گویی به مدرسه سرک می‌کشد؛ با آن فرم منحصر به فردش. به همین علت تصمیم گرفتیم تا دیوار مرکزی مدرسه را به «کوه ما» یعنی کوه تفتان اختصاص دهیم. اهمیت تفتان برای دانش‌آموزان را هم در روز آخر دوباره متوجه شدیم. جایی که از دیوار تفتان به عنوان موردعلاقه‌ترین دیوارشان در بین دیوارهای مدرسه یاد می‌کردند.



## باران تا بی‌نهایت

هوا تازه تاریک شده بود. در تلاش برای وصل کردن پروژکتورها بودیم که احمد و یک کارگر دیگر هم رسیدند تا کارشان را شروع کنند. باران گرفت، چه بارانی! چند لحظه کافی بود که شرشر آب از لباس‌هایت را ببینی. با بچه‌ها و احمد و آن کارگر دیگر با سرعت هر چه تمام‌تر شروع به جمع کردن وسایل کردیم و نشستیم در نمازخانه. شاید که باران طولانی نباشد و بتوانیم نقشه جهانی را که با خون دل، تمام روز به کشیدنش مشغول بودیم تکمیل کنیم، که نشد. حتی وقتی باران بند آمد لباس‌ها خیس‌تر از آن بود که بتوان به کار ادامه داد.

یک ساعتی که در نمازخانه بودیم با هم گپ زدیم. آن‌جا بود که بیشتر با احمد آشنا شدیم: این که هم‌سن من است، چهار بچه دارد و زمانی دوست داشته نقاش بشود، اما حالا کارش بنایی است و تفریحش رفتن به شیره‌کش‌خانه. آن‌جا بود که راجع به شیره‌کش‌خانه‌های روستا گفت و اینکه هیچ‌کس جلوی کسب و کارشان را نمی‌گیرد چون باعث رونق کمپ‌های ترک اعتیاد می‌شود! بازی دوسر سودی است به هر حال.

از ناگزیری پسر بچه‌ها به مصرف مواد مخدر گفت. از اینکه خوشحال است که دختر ندارد، چون دختر برای مردم است. و در جواب اینکه پرسیدم چه می‌کنی که پسرهایت سمت مواد مخدر نروند گفت نهایتاً می‌فرستمشان کمپ!



#### ۴. چشم‌اندازهای تحصیلی پیش رو

شنیده‌ها و دیده‌های ما درباره‌ی شرایط تحصیلی، هرچند ناکامل، گویای آن بود که بسیاری از دانش‌آموزان به دلایل متعددی از جمله فشارهای اقتصادی و ازدواج در سنین پایین مجبور به ترک تحصیل می‌شوند. همچنین در انتخاب شاخه تحصیلی هم فشارهای گوناگونی وجود دارد. البته که در سیستم آموزشی و فرهنگ غالب کشور نیز این فشارها وجود دارد که آن‌ها را به سمت رشته‌هایی خاص سوق می‌دهد. به همین دلیل دانش‌آموزان حتی در آستانه پیدا کردن علاقه و استعداد خود هم قرار نمی‌گیرند. اما این فشارها بنا بر تجربه ما در این استان چند برابر بود. تراکم شدید در رشته‌های علوم انسانی و بعد علوم تجربی و در نهایت محصلین خیلی در رشته ریاضی و فیزیک در دبیرستان، ما را به سمت خلق دیواری از پیکتوگرام رشته‌های مختلف تحصیلی در دیوار مدرسه هدایت کرد؛ چراکه باور داریم حق انتخاب رشته‌ی تحصیلی و آینده‌ی شغلی، یکی از حقوقی است که دانش‌آموز باید داشته باشد. در نهایت توانستیم در یکی از دیوارهای مدرسه طرحی را اجرا کنیم که آینده‌های مختلفی از رشته‌های تحصیلی را به تصویر می‌کشد؛ تا یادآور این باشد که تو حق انتخاب داری!

همچنین در دیوار دیگری در دبستان نیز پیکتوگرام‌های مختلفی از دروس تحصیلی در مقطع دبستان ترسیم کردیم تا دانش‌آموزان دروس موردعلاقه‌شان را بر دیوار مدرسه ببینند.



من می‌خواهم موسیقی بخوانم 

روز آخر پروژه همزمان با بازگشایی مدارس بعد از تعطیلات نوروز بود. بچه‌ها با شور و شوق به کنار ما می‌آمدند و درباره دیوارها صحبت می‌کردیم. به دیوار پیکتوگرام رشته‌های تحصیلی که رسیدیم بچه‌ها با اشاره به پیکتوگرام مورد نظرشان از رشته مورد علاقه‌شان می‌گفتند.. یکی از بچه‌ها گفت که می‌خواهد موسیقی بخواند و بعد با آن صدای دلچسبش شروع به آواز خواندن به زبان بلوچی کرد. صدای دلنشین آواز او همیشه به یاد تیم ما خواهد ماند.

## ۵. بازی، زندگی بچه‌هاست

همانطور که در گزارش فاز اول آمده بود، دانش‌آموزان این مدرسه به جز خلاقیت و تصوراتشان ابزاری برای بازی ندارند و تنها تفریح‌شان پرتاب کردن سنگ به اطراف مدرسه و به سمت یکدیگر است. اگرچه دیوارهای رنگی دنیای بچه‌ها را هم رنگی می‌کند، اما بازی‌ست که زندگی بچه‌هاست.

برای حق بازی بچه‌ها، تصمیم گرفتیم تا تعدادی بازی را به حیاط مدرسه اضافه کنیم. علاوه بر زمین فوتبال و والیبال، لی و حلقه پرش هم روی زمین مدرسه کشیده شد تا زنگ تفریح و ورزش‌شان با چیزی بیشتر از سنگ پر شده باشد. علاوه بر نقش و نگار دیوارها، زمین‌های بازی، یادگاری‌هایی هستند که ماندگار خواهند بود و امکان بازی را برای بچه‌ها فراهم می‌کنند. بازی‌های دوران مدرسه و خاطراتی که در خلال این بازی‌ها شکل می‌گیرند، روابط محکمی را بین دانش‌آموزان تشکیل می‌دهد.



## آبی که آشامیدنی نیست

دسترسی به آب آشامیدنی در خاش به راحتی باز کردن شیر آب نیست. در این مدرسه، لوله‌کشی آب وجود نداشت و لوله‌کشی و تهیه کنتور آب و پرداخت هزینه‌های مربوط به نصب، بخشی از پروژه‌ی نوروز مدرسه بود. با توجه به قطعی‌های منظم آب لوله‌کشی، برای مدرسه تانکر و پمپ تهیه شد تا در زمان اتصال، آب را برای استفاده هفتگی ذخیره کنند. اما همین آب هم آشامیدنی نیست و عطشی را از دانش‌آموزان رفع نخواهد کرد و فقط برای شستشو استفاده خواهد شد.

محرومیت‌های مدرسه فقط به آب ختم نمی‌شود: با داشتن نزدیک به هشتصد دانش‌آموز در دو نوبت صبح و بعدازظهر، دانش‌آموزان از دسترسی به سرویس بهداشتی هم محروم بودند. چطور مدرسه می‌تواند خانه دوم دانش‌آموزان باشد وقتی برای رفع نیازهای اولیه چنین موانعی وجود دارد؟ برای رفع این مشکل، اقدام به ساخت یک سرویس بهداشتی کردیم. سازه‌ی این سرویس بهداشتی قبلاً ساخته شده بود اما به دلیل نبود آب و تهویه، به مکانی غیرقابل استفاده تبدیل شده بود. در طول پروژه با کمک کارگران و بناهای بومی، سفیدسازی و کاشی‌کاری سرویس بهداشتی تکمیل شد. همچنین تهویه مناسبی برای آن تهیه کردیم، و از همه مهم‌تر، لوله‌کشی و آب‌رسانی به سرویس بهداشتی نیز انجام شد. در حالی که هنوز نصب شیرآلات کامل نشده بود، آب در لوله‌ها جریان پیدا کرد و از دیوارها فوران می‌کرد و بیرون می‌زد. توصیف این صحنه‌ها و خوشحالی‌مان در قالب کلمات ممکن نیست. فوران آب از لوله، با وجود اینکه حتی آشامیدنی نبود، برای ما به مثابه فوران زندگی بود چرا که جریان آب، جریان زندگی است.



## دستشویی داری؟

معلم را دیدم که دم کلاس ایستاده و به حیاط اشاره می‌کند و به دانش‌آموز می‌گوید: دستشویی داری؟ خب برو پشت اون دیوار دیگه! رویم را برگرداندم سمت دیوار. به پرکردن فونت‌های روی دیوار ادامه دادم. روز آخر بود و کارهای پایانی مانده بود. پس‌ریچه رفت پشت دیوار و از نگاه و خنده‌ی کارگری که آمده بود دستشویی را درست کند فهمیدم بچه دارد کارش را انجام می‌دهد. آن‌جا بود که بیشتر از قبل به این فکر کردم که آیا این مدرسه یا مدارس روستاهای اطراف، به نقاشی و رنگ‌آمیزی دیوار بیشتر نیاز دارند یا توالت و یا حتی جایی برای زباله‌ها.



## من به یک شستشوی مغزی نیاز دارم

ساعت ۱۲ شب گذشته بود، ما که دیگر نمی‌خواستیم کرایه اضافه توقف تاکسی را بدهیم، تصمیم گرفتیم مسیر سوپرمارکت تا خوابگاه را پیاده برویم. همانطور که خسته کوله‌ها و وسایل را می‌کشاندیم، صدای موتور سواری از آن طرف خیابان آمد. هیچکس جز ما در آن خیابان نبود؛ تاریکی مطلق. ما حتی جرات نداشتیم از پیاده‌روی تاریک برویم و گوشه خیابان خلوت را پیش گرفته بودیم. صدا خشکمان کرد. فکرمان هزار جا رفت.

تا سر برگردانیم که ببینیم چه می‌گوید، خدا می‌داند هرکدام مان چند سناریو را چیده بودیم و با پایان غمگین‌اش دلمان لرزیده بود. موتورسوار در جواب ما که پرسیدیم بله؟ جمله‌اش را تکرار کرد که بفرمایید خانه ما، شما مهمان ما هستید! قلبم آرام گرفت، فکر کردم شوخی می‌کند که باز اصرار و اصرار که شما مهمان هستید و باید بیایید خانه ما. برای من این سرحدِ مهمان‌نوازی بود که در زندگی‌ام دیده بودم. خجالت کشیدم، مثل تمام آن لحظه‌هایی که سناریوای از پیش تعیین شده را چیده بودم و خجالت کشیده بودم.

این گزارش، چرایی و جمع‌بندی فاز دوم پروژه تجهیز دو مدرسه در خاش بود. روایت‌های تیم اجرایی از این تجربه ده روزه، بسیار بیشتر از آن است که در اینجا نوشته‌ایم. همانطور که طرح‌ها بر روی دیوارهای مدرسه به یادگار خواهند ماند، تأثیرات این پروژه بر اعضای تیم هم یادگاری خاش برای ما است؛ خاشی که در نهایت مهمان‌نوازی، با آغوش باز پذیرای حضور مجدد ما بود.





خاش  
KHASH  
۱۴۰۲/۰۱/۰۵-۱۵  
4 APRIL - 15 MARCH 2023